

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۱ جولای ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۸۵

قصائد

- ۸۱ -

در مدح محمود و شکایت از انتظار^۱

ای ز رفعت زده بر ذروه گردون، خرگاه
خُلُق را سُدّه جاه تو ز آفات، پناه
روشن از شعشعه مشعل جاهت، ابصار
خُرّم از زمزمه قصه مدحت، افواه
کرده تقبیل^۲ بساط تو خوانین، به عُیون
رُفته خاشاک سرای تو خواقین^۳، به اُجابه
پیش عزم تو گران، چرخ سبکسیر، چو کوه
نزد حلم تو سبک، کوه گرانسنگ، چو کاه
فلک جاه تو، فارغ ز عُروج امثال
منزل قدر تو، بیرون ز وصول^۴ اشباه

^۱ در دیوان بدون عنوان آمده است. عنوان نظر به متن انتخاب گردید (مصحح پورتال)

^۲ "تقبیل": کلمه عربی و در معنای "بوسیدن" است.

^۳ "خوانین" جمع عربی "خان" و "خواقین" جمع عربی "خاقان" است. گرچه اعراب کلمات غیر عربی را به قواعد خود جمع می بندند، مگر بر ما مردم لازم نیست، از چنین شیوه اعراب پیروی کنیم. "خان" و "خاقان" کلمات ترکی اند و در زبانان را نشاید، که کلمات غیر عربی را به قاعده جمع عربی، جمع بندند. اما حساب شاعران جداست، که به خاطر تنگ بودن قافیه و آهنگ کلمات چنین کارها و ازین بدترها را به خود اجازه می دهند!!! (مصحح پورتال)

^۴ "اجابه": کلمه عربی و جمع "جبهه" که در معنای "پیشانی" ست. پس "جابه"؛ یعنی "پیشانی ها" یا "نواصی"

^۵ "اشباه": (به فتح اول و های ملفوظ) کلمه عربی و جمع "شبه" که در معنای "مانند" است. پس "اشباه"؛ یعنی "امثال" و "ماننده ها"

ابر و دریا را با آن همه بذل و بخشش
گر نخواهد، که دهد بوسه به خاکِ درِ تو
کف جود تو خود آید، به سرِ کوهِ نیاز
نام نیکو شود از مدح، چه حاجت به بیان
لیک اخلاق تو از مدح و ثناء، مستغنی ست
سرو را از پی تشریفِ قدومت، تا کی؟
هست یک هفته کنون بیش، که هر روز دوبار
که هلا! کلبه بیارای و مَنه پای برون!!!
که مکان تو زُیمن قدمِ خان جهان
من همه روزه درین فکر، چه سود از دکان؟
گاه ازین مژده بر ایوان زُحل، کرده مقام
گه اشارت کُندم یأس، که از غایت طول
گه بشارت دهد امید، که بر وعده خویشت
جان درین بند فرومانده، چو یونس در^۶ حوت
پای عزم شده در راه مقاصد، اعرج
تو خود از فکر من و دیدن من، خوش فارغ
این تغافل که رود در حق من، می دانم
هست از سستی بخت من، و از سستی بخت
تا بود ذکر شب و روز چه بیوقت و چه وقت

به فلک بر شده^۶ از رشک گفت، ناله و آه
پس چو پیران ز چه رو پشت فلک کرده دوتا
عفو عام تو خود آید، به سر راه گناه
روز روشن شود از مهر، چه حاجت به گواه
باغ جنت چه کشد، مَنّت انهار و^۷ میاه
بنده را گوش بر آواز بود، چشم به راه
می رسانند به من مژده خواص درگاه
چشم بر راه همی دار و همی باش، آگاه
شود امروز به رفعت، چو سراپرده ماه
جان و دل هر دو پر از زمزمه و اشوقا
گاه ازین فخر بر اکلیل فلک، سوده کلاه
سالک صحت این وعده، برون رفت از راه
هم درین وعده وفا می کند، ان شاء الله
دل درین بحر فرورفته، چو یوسف در چاه
دست سعیم شده از شاخ مطالب، کوتاه
ابر را خود چه غم، از تری و خشکی گیاه
که نه از فرط جلال است و بسیاری جاه
چیست لاحول و لا قووة، الا بالله
تا بود وصف مه و مهر، چه بیگاه و پگاه

روی اقبال تو چون مهر فلک باد، مُنیر

روز اعدای تو چون ظلّ زمین^۹ باد، سیاه

^۶ "برشدن" یعنی "بالاشدن" و "بر شده" یعنی "بالا شده"

^۷ "میاه": (به کسر اول) جمع بیقاعده عربی کلمه "ماء"، که در معنای "آب" است. پس "میاه"؛ یعنی "آبها"

^۸ "حوت" کلمه عربی و در معنای "ماهی" ست و مصراع اشاره دارد به روایت قرآنی، که یونس پیغمبر در شکم ماهی بود.

^۹ "ظلّ زمین"؛ یعنی "سایه زمین"